



گروه تازه



Kia-ac.ir



@Kia_ac



شاخص ترین مفاهیم مبحث قرابت معنایی :

- مفاهیم مرتبط با : عشق (۱ - ۸)
- مفاهیم مرتبط با : توصیه های افلاکی (۹ - ۱۹)
- مفاهیم مرتبط با : فداوند (۲۰ - ۲۳)
- مفاهیم مرتبط با : سخن گفتن و ارتباط با مردم (۲۴ - ۲۹)
- مفاهیم مرتبط با : موضوعات کلی (۳۰ - ۳۲)

عشق

۱ (عشق منشا خلقت انسان بوده است

۲ (تقابل عقل و عشق

۳ (سختی کشیدن عاشقان

۴ (فنا و از خود بیخود شدن عاشقان

۵ (درد عشق را فقط عاشق هجران دیده میفهمد

۶ (عشق موجب تعالی است

۷ (بدون معشوق نمی توان صبوری کرد

۸ (غم مثبت موجود در راه عشق

(۱) عشق منشا خلقت انسان بوده است

- من خفته بدم به ناز در کتم عدم / حسن تو به دست خویش بیدارم کرد
- ازخمستان جرعه ای برخاک ریخت / جنبشی درآدم و حوا نهاد
- از شبنم عشق خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
- در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
- شور و غوغایی برآمد از جهان / حسن او چون دست در یغما نهاد

(۲) تقابل عقل و عشق

- هوش خردمندان را عشق به تاراج برد / من نشنیدم که باز، صید کبوتر شود
- صائب حضور اگر طلبی ترک عقل کن / کاین در به روی مردم فرزانه بسته است
- چو عشق آمد ز عقل مگو / که دردست چوگان اسپرست گوی
- آن جا که عشق خیمه زند جای عقل نیست / غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
- پرستش به مستی است در کیش مهر / برون اند زین جرگه هوشیارها
- چو بر عقل دانا شود عشق چیر / همان پنجه آهنین است و شیر
- عقل در کوی عشق نابیناست / عاقلی کار بوعلی سیناست
- عقل در سلسله عشق گرفتار بود / عاشق دلشده مست است نه هشیار بود
- عشق آمد خانمان عقل را ویران کند / پشت پا زد بر سر آخر عقل دور اندیش را
- عشق بر تدبیر خندد زانکه در صحرای عقل / هر چه تدبیر است جز بازیچه تقدیر نیست
- عاشقی خود نه کار فرزانه است / عقل در راه عشق دیوانه است
- عقل بیگانه است در ره عشق / شرح این نکته آشنا داند
- عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی / عشق داند که در این دایره سرگردانند
- عقلم به کوی دوست هدایت نمی کند / ای عشق برافروز چراغ هدایت
- ماجرای عقل پرسیدم ز عشق / گفت معزول است و فرمانیش نیست

(۳) سختی کشیدن عاشقان

- به شادی و آسایش و خواب و خور / ندارند کاری دل افکارها
- دربیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش ها گر کند خارمغیلان غم مخور
- مالک ملک وجود، حاکم رد و قبول / هر چه کند جور نیست ور تو بنالی جفاست
- وصال دوست طلب می کنی بلاکش باش / که خار و گل هم با یکدیگر تواند بود
- نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
- زشت باید دید و انگارید خوب / زهر باید خورد و انگارید قند
- یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست / که مغیلان طریقش گل و نسرين من است
- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایش / بر جفای خار هجران صبر بلبل بایش
- فراز و نشیب عشق دام بلاست / کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد
- جمال کعبه چنان می کشاندم به نشاط / که خارهای مغیلان حریر می آید
- ولی رادمردان و وارستگاران / نبازند هرگز به مردارها
- کی کند عاشقی نگاهی درجهان / زان که عاشق را جهانی دیگر است
- همه سلامت نفس آرزو کند مردم / خلاف من که به جان می خرم بلایی
- حدیث عشق ندان کسی که در همه عمر / به سرنکوفته باشد درسرای را
- اگر تو جور کنی رای ما دگر نشود / هزارشکر بگویم هر جفایی را
- طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل / بیفتد آنکه در این راه باشتاب رود
- ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید / بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی
- اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست / رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی
- حاصلی نیست به جز غم ز جهان خواجه را / شادی جان کسی کاو ز جهان آزاد است
- طره پریشانش دیدم و به دل گفتم / این همه پریشانی بر سر پریشانی
- بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند / بگفت انده خرنند و جان فروشند
- کشیدند در کوی دلدادگان / میان دل و کام دیوارها
- عشق جویی و عافیت طلبی / عشق با عافیت کدام بود
- زخم خونینم اگر به نشود به باشد / خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست

۴) فنا و از خود بیخود شدن عاشقان

- عاشقان کشتگان معشوقند / برنیاید زکشتگان آواز
- ای مدعیان در طلبش بی خبرانند / کان را که خبر شد خبری باز نیامد
- ای مرغ سحر عشق زپروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
- لاف تقرب مزین به حضرت جانان / زان که خموشند بندگان مقرب
- تا نگردي بی خبر از جسم و جان / کی خبر یابی ز جانان یک زمان
- بدان مقام رسید اتحاد من و دوست / که باز می نشناسم که این منم یا دوست
- دست درکش کرد و با آتش به هم / خویشتن گم کرد با او خوش به هم
- دست از مس وجود چو مردان حق بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- صورت من همه او شد صفت من همه او / لاجرم کس من و من نشنود اندر سختم
- از نارسیدگی است که صوفی می کند خروش / سیلاب چون به بحر رسد می شود خاموش
- آن که شد هم بی خبر هم بی اثر / از میان جمله او دارد خبر
- از تن دوست در سرای مجاز / جان برون آید و نیاید راز
- تا که خبر دارم از او بی خبر از خویشتنم / با وجودش زمن آواز نیاید که منم
- کسی را که در این بزم ساغر دهند / که داروی بی هوشیش در دهند
- هر که را اسرار حق آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند
- بگفتا گربه سریا بیش خشنود ؟ / بگفت از گردن این وام افکنم زود
- بگفتا جان مده بس دل که با اوست / بگفت دشمن اند این هردو بی دوست
- بگفتا گخرامی در سرایش / بگفت اندازم این سرزیرپایش
- عاشقی را یکی فسرده بدید / که همی مرد و خوش همی خندید
- که جان عاشق چون تیغ عشق بریاید / هزار جان مقدس به شکر آن بنهد
- درآمد آتش عشق و بسوخت هر چه جز اوست / چو جمله سوخته شد شاد باش و خوش می خند

۵) درد عشق را فقط عاشق هجران دیده می فهمد

- سینه خواهم شرحه شرحه ازفراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق
- تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
- آنچه برمن می رود در بندت ای آرام جان / با کسی گویم که در بندی گرفتار است
- حال شب های مرا همچو منی داند و بس / تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد
- حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر / به سر نکوفته باشد در سرایی را
- در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام
- مدعی خواست که آید به تماشاگه راز / دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
- همیشه صداهایی در طبیعت و رازهایی در آسمان هست که همه کس نه توانند آنرا بخوانند و نه آنرا بشنود
- شب فراق که داند که تا سحر چند است / مگر کسی که به زندان عشق در بند است
- سخن را روی در صاحب دلان است / نگویند از حرم الا به محرم
- عشق در هر دلی فرو ناید / زان که هر سینه محرم رازی است
- اسرار خرابات به جز مست نداند / هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است
- محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست
- منم همچون پیاده تو سواری / از رنج پایم آگاهی نداری
- مرغان قفس باشد را المی باشد و شوقی / کان مرغ نداند که گرفتار نباشد
- هم عارفان عاشق دانند حال مسکین / گر عارفی بنالد یا عاشقی بزارد
- حدیث عشق جانان گفتنی نیست / وگر گویی کسی همدرد باید
- محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست

۶) عشق موجب تعالی است

- در مکتب عشق هان ای پسر بکوش / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- چو شبنم اوفتاده بودم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق برشدم
- ورامروز اندراین منزل تورا جانی زیان آمد / زهی سرمایه و سودا که فردا زان زیان بینی

- تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی
- از کیمیای مهر تو زر گشت روی من / آری به لطف یمن شما خاک زر شود
- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
- از کیمیای مهر تو زر گشت روی من / آری به لطف یمن شما خاک زر شود
- چو شبم بیفتاد مسکین و خرد / به مهر آسمانش به عیوق برد

۷) بدون معشوق نمی توان صبوری کرد

- بگفتا رو صبوری کن در این درد / بگفت از جان صبوری چون توان کرد
- جان ماهی آب باشد صبر بی جان چون بود / چون که بی جان صبر نبود چون بود بی جان ز جان
- صبوری از طریق عشق دور است / نباشد عاشق آن کس کاو صبور است
- به عشق اندر صبوری خام کاری است / بنای عاشقی بر بی قراری است
- مستی و عاشقیم برد ز دست / صبر ناید ز هیچ عاشق مست

۸) غم مثبت موجود در راه عشق

- دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد / جز غم که هزار آفرین برغم باد
- این فخر بس مرا که چون پیدا شوم زدور / شادی کنان غم تو به رویم سلام کرد
- آگه نیم که چیست غم را سبب ولی / دانم که یاد غم سبب شادی من است
- شادم به روز غم که غم غمگسار گشت / که غم چو روی شادی عالم بدیده ام
- گر دیگران به عیش و طرب خرم اند و شاد / ما را غم نگار بود مایه ی سرور
- غم می خوریم و هیچ شکایت نمی کنیم / ما راجه غم ؟ که غمت غمگسار ماست
- جان بهر غم است و بی غم امکان نبود / هر جان که در او غم نبود جان نبود
- چه شکر گویمت ای سیل غم عفاک الله / که روز بی کسی آخر نمی روی ز برم

- باز بانگی از نیستان می رسد / غم به داد غم پرستان می رسد
- غم را لطف لقب کن زغم و درد طرب کن / هم از این خوب طلب کن فرج و امن و امان را
- جانا به جز غم تو دلم را هوس مباد / جز تو کسم ز جور تو فریاد رس مباد
- ای بی وفا رسم وفا از غم بیاموز / غم با همه بیگانگی هر شب به ما سر می زند
- غمش را غیر دل سر منزلی نیست / ولی آن هم نصیب هر دلی نیست
- غم تو را به نشاط جهان نخواهم داد / من این خریده خود را به هیچ نفروشم

توصیه های اخلاقی

- ۹) ناپایداری دنیا
- ۱۰) فنای قدرت و پادشاهان
- ۱۱) توصیه به نگرش با بصیرت
- ۱۲) مدارا با دوست و دشمن و خوبی در برابر بدی
- ۱۳) نکوهش غفلت از خدا
- ۱۴) از ماست که بر ماست
- ۱۵) ستایش قناعت و نکوهش طمع
- ۱۶) توصیه به آزادگی و ستایش بی اعتنایی به دنیا
- ۱۷) هدف عاشقان رسیدن به ذات خدا (معشوق) است نه بهشت و جهنم
- ۱۸) ستایش صداقت و نکوهش دروغ
- ۱۹) توصیه به داشتن امید

۹) ناپایداری و بی وفایی دنیا

- شد اوج وصل بر من مسکین حسیض هجر / دیشب سپهر بودم و امشب زمین شدم
- بر آن نسق نبود وضع روزگار که بود / زمان به رنگ دگر شد زمین به رنگ دگر
- جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد / غلام همت آنم که دل بر او نهاده
- چون هست و نیست هیچ نماند به قرار / آن به کز آن به یاد نیاید دل تو را
- چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت بر زین گهی زین به پشت
- بیخی نشان که دولت باقیست بردهد / کاین عمر گاه خزان است و گاه بهار
- بر مهر چرخ و شیوه ی او اعتماد نیست / ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی
- چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری / که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی
- گر ملک کائنات ز دستت برون شود / هان تا غمش ز جان نرباید دل تو را
- مرا زبخت همی گل شکفتی از برگل / به غیر خار نروید کنونم از بر خار
- بهار عمر مرا چو رسید فصل خزان / به کوه و صحرا خواهی خزان و خواه بهار
- زمانه شکل دیگر گشت و رفت آن مهربانی ها / همه خونابه حسرت شده است آن دوست کامی ها
- فراغت و طلب و امن عیش و شباب / ببرد از من یک یک زمانه غدار
- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد / و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
- جهان پیراست و بی بنیاد از این فرهاد کش فریاد / که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
- اگر بودی جهان را پایداری / به هرکس چون رسیدی شهریاری
- می رود صبح و اشارت می کند / کاین گلستان خنده واری بیش نیست
- لاله و گل زخمی خمیازه اند / عیش این گلشن خماری بیش نیست
- تا به کی نازی به حسن عاریت / ماو من آینه داری بیش نیست
- برگ عدم سازکن دلا که دراین عهد / عمرطبیعی نصیب برق و شراراست
- مهمان سراسرست خانه دنیا که اندراو / یک روزاین بیاید و یک روز او رود
- برکام دل به گردش ایام دل میند / کاین چرخ کج مدار نه برآرزو رود
- جهان را چون رباطی با دودردان / که چون زین دردآیی بگذری زان
- الدهر یومان ، یوم لک و یوم علیک (دنیا دو روز است، روزی با تو و روزی بر توست)

- در طبع جهان اگر وفایی بودی / نوبت به تو خود نیامدی از دگران
- آن که گویند که بر آب نهادست جهان / مشنوی ای خواجه که تا در نگری بر باد است
- یار ناپایدار دوست مدار / دوستی را نشاید این غدار
- خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط / که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است
- سفله طبع است جهان بر کرمش تکیه نکن / ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی

۱۰) فنای قدرت و پادشاهان

- شمال و غرب و جنوب پریشان و آشفته اند، تاج ها درهم می شکند و امپراتوری ها به خویش می لرزد
- جز افسون و افسانه نبود جهان / که بستند چشم خشایارها
- تکیه بر اختر شب گرد مکن کاین عیار / تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو
- کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار / که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش
- چندین تن جباران کاین خاک فروخورده است / این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان
- کسی که تاج به سر داشت بامداد پگاه / نمازم او را خشت زیر سر دیدم
- بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ / در معرضی که تخت سلیمان رود به باد
- سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون / به مرو آ تاکنون در گل تن الب ارسلان بینی
- بهرام که گور می گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
- گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک / ز ایشان شکم خاک است آستن جاویدان
- بسا کسا که مه و مهر باشدش بالین / به عاقبت ز گل و چوب گردش بستر
- اصبحت امیراً و امسیت اسیراً

۱۱) توصیه به نگرش با بصیرت

- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
- الهی به بهشت و حور چه نازم؛ مرا دیده ای ده که از هر نظر بهشتی سازم
- بکوش تا عظمت در نگاه تو باشد نه در چیزی که به آن می نگری

□ من نمی دانم که چرا می گویند اسب حیوان نجیبی است / کیبوترزیباست . / و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست / گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد ؟

□ اختلافی که هست در نام است / ورنه سی روز بی گمان ماهی است

□ ورهنری داری و هفتادعیب / دوست نبیند مگر آن یک هنر

□ گفت از خوبان تو افزون نیستی / گفت خامش چون تو مجنون نیستی

□ من عاشقم و دلم بدو گشت تباه / عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه

□ چشمان نظر به میوه کنند / ما تماشا کنان بستانیم

□ تو به سیمای شخص می نگری / ما در آثار صنع حیرانیم

۱۲) مدارا با دوست و دشمن و خوبی در برابر بدی

□ آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا

□ در میان جاهل و کامل بود فرقی سلیم / مدعی گر با تو بد باشد تو با او خوب باش

□ طریق زندگی با دوستان بنگر چسان است / تو را هرگاه می گویند با دشمن مدارا کن

□ آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب / کشته غمزه خود را به نماز آمده ای

□ با تو گویم که چیست غایت حلم / هر که زهرت دهد شکر بخشش

۱۳) نکوهش غفلت از خدا

□ شمع جویی و آفتاب بلند / روز بس روشن است و تو در شب تار

□ سالها دل طلب جام جم از ما می کرد / و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

□ زهی نادان که او خورشید تابان / به نور شمع جوید در بیابان

□ هست حق از ما به ما نزدیکتر / ما ز دوری گشته جویان در به در

□ ای در میان جانم و جان از تو بی خبر / وز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر

□ بیدلی در همه احوال خدا با او بود / او نمی دیدش از او دور خدایا می کرد

- معشوق تو همسایه دیوار به دیوار / در بادیه سرگشته شما در چه هوایید؟
- چه کنم با که توان گفت که دوست / در کنار من و من مهجورم
- غرق آبیم و آب می جوییم / در وصالیم و بی خبر از وصال
- آه کز روی دوست مهجوریم / یار ما با ما و ما از او دوریم
- آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم / یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم
- آفتاب آمد دلیل آفتاب / گر دلیلت باید از وی رو متاب

۱۴) از ماست که بر ماست !!!

- ازدرد برآینه دل کردندارم / دارم گله از چشم خود ازدرد ندارم
- اگرشادی است مارا گرغم ازماست / که برما هرچه می آید هم ازماست
- از که نالم که فغان زین دل ریش است مرا / هر بلایی که بود از دل خویش است مرا
- اگر ز دست بلا بر فلک رود بد خوی / ز دست خوی بد خویش در بلا باشد
- کرم درخت از خود درخت است (ضرب المثل)

۱۵) ستایش قناعت و نکوهش طمع

- بسیار کس ز پای در آورد اسب آز / او را مگر نبود لگام و دهانه ای
- پرواز کن ولی نه چندان دور از آشیان / منمای فکر و آرزوی جاهلانه ای
- تنم را در قناعت زنده دل دار / مزاجم را به طاعت معتدل دار
- در قناعت لب خشک و مژه پر نم نیست / عالمی هست در این گوشه که در عالم نیست
- آسودگی به کنج قناعت نشستن است / سیر بهشت در گرو چشم بستن است

۱۶) توصیه به آزادی و ستایش بی اعتنایی به دنیا

- آن که دل بگسلد از هر دو جهان درویش است / آن که بشکفت ز پیدا و پنهان درویش است
- پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی / که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی
- آرزوهای دو عالم دستگاه / از کف خاکم غباری بیش نیست
- فاش می گویم و از گفته خود دلشادم / بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
- چشم همت نه به دنیا که به عقبی نبود / عارف عشق شوریده سرگردان را
- به پادشاهی عالم فرو نیارد سر / اگر ز سر قناعت خبر شود درویش
- دولت فقر خدایا به من ارزانی دار / کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
- در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است / خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی
- آسودگی به کنج قناعت نشستن است / سیر بهشت در گرو چشم بستن است
- صبر کن با فقر و بگذار این ملال / زانک در فقر است نور ذوالجلال
- یک قدم بر سر وجود نهی / وان دگر در بر ودود نهی
- در قناعت لب خشک و مژه پر نم نیست / عالمی هست در این گوشه که در عالم نیست
- کسی ز قید خزان و بهار شد آزاد / که همچو سرو از این باغ چید دامن را
- بر روزه قناعت خود صبر می کنیم / گر جان به لب رسد غم دنیا نمی خوریم
- به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق / که کار منت خود به که بار منت خلق
- که از دست رنج خویش و تره / بهتر از نان ده خدا وبره
- اگر خواهی که به ما رسی خود را بر در بگذار و در آی

۱۷) هدف عاشقان رسیدن به ذات خدا (معشوق) است نه بهشت و جهنم

- می بهشت نوشم ز جام ساقی رضوان / مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم
- به مجمعی که درآیند شاهدان دو عالم / نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم
- گر نباشد هر دو عالم گو مباش / تو تمامی با تو ام تنها خوش است
- هیچ از دنیا و عقبی نبود گوشه خاطر / که به دیدار تو شغل است و فراغ ازدوجانم

- چه خوش تر از مشک است بوی یار من / مشک یا عنبر چه کارآید مرا
- وگر بهشت مصور کنند عارف را / به غیر دوست نشاید که دیده بردارد
- الهی ؛ گلهای بهشت در پای عارفان خار است ، جوینده تو را با بهشت چه کار است
- سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض / به هوای سر کوی تو برفت از یادم
- روز رستاخیز کانجا کس نپردازد به کس / من نپردازم به هیچ از گفت و گوی یار خویش
- روز حشر برآیم سر ز خواب اجل / به روی دوست شود باز چشم بسته من
- گرنه روی تو بود من چه کنم باغ بهشت / نتوان بهر گل و میوه به زندان بودن
- خود با دو جهان چه کار ما را؟ / ما عاشق چهره نگاریم
- از سر بیرون نکنم آرزوی خاک درت / در آن زمان که مرا خاک بر سر انبارند
- از آن به خاک درت مست می سپارم جان / که هم به کوی تو مستم به خاک بسپارند
- به امید آن که بر من بگذری / با زمین یکسان شدم ای جان من
- شد خاک بر درش سر جامی ولی هنوز / سودای پای بوس وی از سر به در نکرد
- آتش عشق تو در سینه من ننشیند / مگر آن روز که در خاک نشانی بدنم

۱۸) ستایش صداقت و نکوهش دروغ

- راستی مایه رضای خداست / کس ندیدم که گم شود از ره راست
- نقش کژ محو کن ز تخته دل / تا شود کشف بر تو هر مشکل
- راستی شغل نیک بختان است / هر که را هست نیکبخت آن است
- گر کجی را شقاوت است اثر / راستی را سعادت است اثر
- یوسف از راستی رسید به تخت / راستی کن که راست گردد تخت
- راستی مایه رضای خداست / کس ندیدم که گم شود از ره راست
- راستی را بقا کلید آمد / معجز از بحر آن پدید آمد
- چون ورا بود راست کرداری / خوب او گشت قفل بیداری
- راستی کن که راستان رستند / در جهان راستان قوی دستند

- هر که او پیشه راستی دارد / نقد معنی در آستین دارد
- راستی زهری است شکرین انجام / کج نیاتی که تلخ سازد کام
- راستی کن که اندرین دسته / نشوی جز به راستی رسته
- راست شو تا به راستان برسی / خاک شو تا بر آستان برسی
- در خیال دروغ بی مددی است / راستی حکم نامه ابدی است
- راستی کن که در دو جهان / به جز از راستیت برهاند
- راستی آور که شوی رستگار / راستی از نظر تو ظفر از کردگار
- عاشقی چیست به جان بنده جانان بودن / گر لبش جان طلبد دادن و خندان بودن

۱۹) توصیه به داشتن امید

- صبح امید که بد معتکف پرده غیب / گو برون آی که کارشب تارآخشد
- بعد نوامیدی بسی امیداست / ازاین پس ظلمت دوصد خورشیدهاست
- پس از تیرگی روشنی گیرد آب / برآید پس از تیره شب آفتاب
- اگر چند باشد شب دیر باز / بر او تیرگی نماند دراز
- نا امید از روشنی ای دل به تاریکی مباح / زان که شام هجر را صبح وصالی در پی است

خداوند

- ۲۰) غیر قابل وصف بودن خدا
- ۲۱) بازگشت همه موجودات به اصل
- ۲۲) ترک خویشتن موجب رسیدن به خداست
- ۲۳) اعتقاد به قضا و قدر و خواست خدا

۲۰) غیر قابل وصف بودن خدا

- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم / و ز هرچه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم
- کسی ماهیت ذاتش نداند / که کس با او و او با کس نماند
- نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم / نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
- مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر / ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم
- کسی ماهیت ذاتش نداند / که کس با او و او با کس نماند
- به قیاس در ننگجی و به وصف در نیایی / متحیرم در اوصاف جمال و روی زبیت

۲۱) بازگشت همه موجودات به اصل

- ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم / باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
- مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست / می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
- ما ز دریاییم و دریا می رویم / ما ز بالاییم و بالا می رویم
- چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است / روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
- هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش
- دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
- بلبل گلشن قدسم شده از جور فلک / بی گنه بسته زندان و گرفتار قفس
- من ملک بودم و فردوس برین جایم بود / آدم آورد در این خراب آبادم
- باز خواهم بسوی مسکن عقبی رفتن / چه کنم گلخن دنیا پس از اینم بس و بس
- جان که از عالم بالاست یقین می دانم / رخت خود باز برآنم که همان جا فکنم
- سیمرغ جان کجا کند از گلخن آشیان / کاو را هوای تربت آن سبز گلشن است
- کل شیء یرجع الی اصله
- انا لله و انا الیه راجعون

۲۲) ترک خویشتن موجب رسیدن به خداست

- گر نباشد هر دو عالم گو مباش / تو تمامی با تو ام تنها خوش است
- هیچ از دنیا و عقبی نبود گوشه خاطر / که به دیدارتو شغل است و فراغ از دو جهانم
- خود را بر در بگذار و درآی ...
- یک قدم برسر وجود نهی / وان دگر برودود نهی
- نشان خواهی از وی ز خود بی نشان شو / که من زو نشان جستم از بی نشانی

۲۳) اعتقاد به قضا و قدر و خواست خدا

- هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.
- زاهدان را زهد و ما را عشق خوبان شد نصیب / هر کسی را در ازل خود آنچه قسمت بود داد
- در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست / در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
- مرا جفا و وفای تو پیش یکسان است / هر چه دوست پسندد به جای دوست نکوست
- ز چرخ آمد همه چیزی نوشته / نوشته با روان ما سرشته
- نوشته جاودان دیگر نگرده / به رنج و کوشش از ما برنگردد
- ز چرخ آمد قضا نه از کام مردم / ازیرا بنده آمد نام مردم
- نیکی و بدی که در نهاد بشر است / شادی و غمی که در قضا و قدر است
- محبوسم و طالع است منحوسم / غمخوارم و اختراست خونخوارم (قضا و قدر نامطلوب)
- سر سازگاری ندارد سپهر / کمر بسته بر کین ما ماه و مهر (قضا و قدر نامطلوب)
- کار عالم بسست بنیاد آمده است / آسمان را پیشه بیداد آمده است (قضا و قدر نامطلوب)
- ز آسمان هر سنگ بیدادی که آمد بر زمین / کرد بخت بد من مدد کان بر سیوی من رسید (قضا و قدر نامطلوب)
- کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت / یا رب از مادر گیتی بچه طالع زادم! (قضا و قدر نامطلوب)
- هر آنکه گردش گیتی به کین او برخواست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام (قضا و قدر نامطلوب)

سخن گفتن و ارتباط با مردم

۲۴) نکوهش تکرار و توصیه به نو آوری

۲۵) توصیه و ستایش گوشه نشینی

۲۶) ستایش کم گوئی و گزیده گوئی و عمل گرایی

۲۷) ستایش رازداری و نکوهش افشاگری

۲۸) انسان پر حرف نصیحت نمی شنود

۲۹) ابتدا فکر کن سپس حرف بزن

۲۴) نکوهش تکرار و توصیه به نو آوری

- همین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود / وارهد از هر دو جهان بی حد و اندازه شود
- فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر که نورا حلاوتی است دگر
- از ره تقلید اگر حاصل شود کسب کمال / هر که گردد خم نشین باید که افلاطون شود
- مشو مقلد همراه اگر چه توفیق است / که از جریده روی کار مهر بالا گرفت
- خواه بد و خواه نیک هر چه کنی تازه کن / تن به تتبع نده مخترع کارباش

۲۵) توصیه و ستایش گوشه نشینی

- آشنایی خلق دردسراست / معتکف باش تا نرانندت
- خانه سوز و آشیان پرداز می باید شدن / با نسیم صبح هم پرواز می باید شدن
- گوشه ای خواهیم که گوش آواز پای نشنود / وز فلک را سقف بشکافد صدایی نشنود

- ددرستا نکشی صائب ازاین بی خبران / گوشه ای امن ترازخلوت خاموشی نیست
- ره سروش همی بایدت به سان پری / ز دیو مردم ، اندرز زمانه پنهان باش
- عزلت و انزوا و تنهایی / برهانندت از هزار بلا
- رخنه گفتار را سرمه می باید گرفت / با لب خاموش سخن پرداز می باید شدن
- گوشه ای گیر که از یاد خلاق بروی / نه که از عزلت خود شهرت عنقیایی

۲۶) ستایش کم گویی (A) و گزیده گویی (B) و عمل گرایی (C)

- صدف وارگوهرشناسان راز / دهان جز به لولو نکردند باز B
- سخن گرچه باشد چو آب زلال / ز تکرار خیزد غبارممال A
- چو غنچه راز دل غنچه چمن دریاب / زبان به کام کش و لذت سخن دریاب A
- سخن گوهر شد و گوینده غواص / به سختی در کف آید گوهر خاص B
- قول و عمل چیست جز ترازوی دینی / قول و عمل ورز و راست دار زبانه C
- قول نیاید به کار فعل بود در شمار / منکر گفتارشو امت گفتارباش C
- وگر گفتار بی کردار داری / چو زر اندود دیناری به دیدار C
- کم آواز هرگز نبینی خجل / جوی مشک بهتر که یک توده گل A
- صدانداختی تیرو هر صدخطاست / اگر هوشمندی یک انداز و راست A&B
- حذرکن زندان ده مرده گوی / چو دانایکی گوی و پرورده گوی A&B
- سخن کم گوی تا درکارگیرند / که در بسیار بد بسیار گیرند A
- بگویم گرت هوش در سر است / سخن هرچه کوتاه بود بهتر است A
- همه وقت کم گفتن از روی کار / گزیده است خاصه در این روزگار A
- یک دسته گل دماغ پرور / از خرمن صد گیاه بهتر A&B
- بدان کز زبان است مردم به رنج / چو رنجش نخواهی سخن را بسنج B
- سعدیا گر چه سخن دان و مصالح گویی / به عمل کاربر آید به سخن دانی نیست C
- سخن کم گوی تا درکارگیرند / که در بسیار بد بسیار گیرند A
- خموشی پرده پوش راز باشد / نه مانند سخن غماز باشد A

- تو در گفت و گو ببند و ببین / که چه درها به روی دل باز است A
- سخن تا نگویی تو شاه آن / چو گفתי شود شاه تو آن زمان A

۲۷) ستایش رازداری و نکوهش افشاگری

- مکن پیش دیوار غیبت بسی / بود کز پشش گوش دارد کسی
- سخنی درنهان نباید گفت / که به هرانجمن نشاید گفت
- درون دلت شهر بندست راز / نگر تا نبیند در شهر باز
- درپس آزادگان به هیچ طریقی / پیش کسان بد مگو که نیک نباشد
- پیش دیوار آنچه داری گویی هوش دار / تا نباشد در پس دیوار گوش
- درپس آزادگان به هیچ طریقی / پیش کسان بد مگو که نیک نباشد .
- سخنی درنهان نباید گفت / که به هرانجمن نشاید گفت
- بدان که شکوه آن تندخو خطر دارد / خموش باش که دیوار و در همه گوشند
- چه گفت آن سخن گوی پاسخ نبوش / که دیوار دارد به گفتار گوش
- به خلوت نیزش از دیوار می پوش / که باشد در پس دیوار گوش
- لب مگشا گرچه در او نوش هاست / کز پس دیوار بسی گوش هاست
- ضرب المثل « دیوار موش دارد ، موش هم گوش دارد »

۲۸) انسان پر حرف نصیحت نمی شنود!

- فراوان سخن باشد آکنده گوش / نصیحت نگیرد مگر درخموش
- چو خواهی که گویی نفس بر نفس / نخواهی شنیدن مگر گفت کس
- سلیم این پند را از من نگه دار / سخن کم گو ولی بسیار بشنو
- سخن بشنو و بهترین یاد گیر / نگر تا کدام آیدت دل پذیر

۲۹) ابتدا فکر کن سپس حرف بزن ...

- نباید سخن گفت ناساخته / نشاید بریدن نینداخته
- سخن پیش فرهنگیان سخته گوی / به هرکس نوازنده و تازه روی
- سخن بشناس و آنچه گو ازیرا / که بی نقطه نگردد خط ز پرگار
- بریدی تو ناکرده گز جامه را / نخواندی تو پایان شهنامه را

موضوعات کلی

۳۰) از کوزه همان برون تراود که در اوست

۳۱) ارزشمند بودن در ذات و تغییر ناپذیری ذات بد

۳۲) غفلت زدگی و گناهکاری جمیع مردم

۳۰) از کوزه همان برون تراود که در اوست

- حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ / قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست
- رنگین سخنان درسرخن خویش نهانند / از نکهت خود نیست به هر حال جدا گل
- به پیش غیرچه پرسى ز حال پنهانم / که راز گوی دل من همین نگاه من است
- می دهد ظاهر هرکس خبر از باطن او / رتبه پیرهن آری ز قبا معلوم است
- گرگ زاده عاقبت گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود
- تو بد سگالی و نیکی طمع کنی هیهات / ز خیر، خیر تراوش نماید از شر، شر

- حال متکلم از کلامش پیداست / از کوزه همان برون تراود که در اوست
- درسخن مخفی شدم مانند بودربرگ گل / هر که خواهد دیدنم گودرسخن بیندمرا
- سخن پیدا کند کز من و تو مردم کیست / که بی سخن من و تو هر دو نقش دیواریم
- تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد
- گرگ زاده عاقبت گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود
- بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل / توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
- گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست / رنگ رخسار خبر می دهد از سر ضمیر
- در پیش ما فتاده است مستی و هوشیاری / در هر که هر چه باشد رفتار می نماید
- مرد نهان زیر دل است و زبان / دیگر یکسر گل پر صورت است
- نیست در دست سبوی من عنان اختیار / راز عشق از دل تراوش گر کند معذور دار
- از هر چه سبو پر کنی از سرو ز پهلوش / زان چیز برون آید و بیرون دهد آغاز
- کاسه چینی که صدا می کند / راز دل خویش ادا می کند
- حال من دور از جمال نپرس / رنگ و رویم ببین و حال مپرس
- دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنرنامی

۳۱) ارزشمند بودن در ذات و تغییر ناپذیری ذات بد

- لعل را گر مهر نبود باک نیست / عشق را دریای غم غمناک نیست
- سعدی از سرزنش غیر نترسد هیهات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
- ذکر تو را گر کنند و نکنند اهل فضل / حاجت مشاطه نیست روی دلارام را
- دلی که غیب نمای است و جام جم دارد / ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد
- هر که را در اصل بدنهاد افتاد / هیچ نیکی از او مدار امید

۳۲) غفلت زدگی و گناهکاری جمیع مردم

- ای کاش که هر حرام مستی دادی / تا من به جهان ندیدمی هشیاری
- گر حکم شود که مست گیرند / در شهر هر آنچه هست گیرند
- شه اگر باده کشان را همه بر دار زند / گذر عارف و عامی همه بر دار فتد
- گر پرده زروی کارها بردارند / معلوم شود که در چه کاریم همه
- گفت باید حد زند هشیار مردم مست را / گفت هشیاری بیار اینجا کسی هشیار نیست

« ادبیات سال دوّم »

✓ ای صمدی که از ادراک خلق جدایی و ای احدی که در ذات و صفات بی همتایی مفهوم: غیر قابل وصف بودن خداوند

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۰

✓ بروای گدای مسکین درخانه علی زن / که نگین پادشاهی دهد از کرم گذارا

مفهوم : سخاوت حضرت علی (ع)

✓ چوتویبی قضای گردان به دعای مستمندان / که زجان ما بگردان ره آفت قضارا

مفهوم : اشاره به شفاعت اولیاء الله نزد خدا

✓ مگرای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ / به شرارقه رسوزد همه جان ماسوارا

مفهوم : شفاعت حضرت علی (ع) ازبندگان

✓ ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب / غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا

مفهوم : ستایش تسبیح خداوند

ارتباط معنایی با :

(۱) سحر بر شاخسار بوستانی / چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی

برآور هر چه اندر سینه داری / سرودی ، ناله ای ، آهی ، فغانی

(۲) گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح گوی و من خاموش

(۳) یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض

✓ اصبحت امیراً و امسیت اسیراً

مفهوم: ناپایداری قدرت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۰

✓ دیدم ماشاءالله چشم بددور، قدش درازتر و تک و پوزش کربه تر شده بود .

مفهوم : رشد معکوس داشتن (A) - جواب عکس دادن (B)

ارتباط معنایی با :

(۱) القصه دراین چمن چو بید مجنون / می بالم و درترقی معکوسم A

- B ۲ توسنی کردم ندانستم همی / کز کشیدن تنگ تر گردد کمند
B ۳ از قضا سرکنگبین صفرا فزود / روغن بادام خشکی می نمود
B ۴ چون قضا آید شود تنگ این جهان / از قضا حلوا شود رنج دهان
B ۵ صیاد نه هر بار شکاری گیرد / افتد که یکی روز پلنگش گیرد

✓ شلخته دروکنید تا چیزی گیر خوشه چین ها بیاید .

مفهوم : اشاره به سخاوت بالادست ها دارد .

ارتباط معنایی با :

ثوابت باشد ای دارای خرمن / اگر رحمی کنی بر خوشه چینی

✓ هر که آن جا نشیند که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود

مفهوم: توصیه به قناعت و نفی حرص

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۵

✓ خلق چو مرغابیان زاده دریای جان / کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحرخواست ؟

مفهوم : عروج و بازگشت به مبدا خود

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۱

✓ لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم

مفهوم : دادخواهی و فریاد ستم دیدگان در برابر ستمکاران

ارتباط معنایی با :

صدابند مکن تا بد کسان گویی / مگر آنکه بر تو ستمگر ستم روا دارد

✓ کل اناء یترشح بما فیه

مفهوم : از کوزه همان برون تراود که در اوست...

ارتباط معنایی با : مفهوم ۳۰

✓ آنان که محیط فضل و آداب شدند / در جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند برون / گفتند فسانه ای و در خواب شدند

مفهوم : راز خلقت را هیچکس نمی تواند دریابد

ارتباط معنایی با :

۱) آنکه پر نقش زد در این دایره مینایی / کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد

۲) کس ز آغاز و ز انجام جهان آگه نیست / اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

۳) جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

✓ هر مخلوقی نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او راهویدا نمی سازد

مفهوم: همه چیز در عین هستی از آن خداست و خداوند در همه جا حضور دارد

ارتباط معنایی با :

۱) پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست / آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

۲) لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

✓ ناتائیل بکوش عظمت در نگاه تو باشد نه در چیزی که به آن می نگری .

مفهوم : نگرش با بصیرت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۱

✓ و یو ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه

مفهوم : ستایش از خودگذشتگی و ایثار

ارتباط معنایی با :

۱) معاش اهل مروت بدین نسق بوده است / که جان خود به مروت نثار می کردند

۲) به اتفاق ز بهر حیات یکدیگر / هلاک خویش همه اختیار می کردند

✓ در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم / بدین امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

مفهوم : هدف عارفان دیدار خداست نه رسیدن به بهشت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۷

✓ حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم / جمال حورنجویم دوان به سوی تو باشم

مفهوم : هدف عارفان دیدار خداست نه رسیدن به بهشت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۷

✓ به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم / به خواب عافیت آنگاه به بوی موی تو باشم

مفهوم : عارفان حقیقی در قیامت هم فقط به دنبال معشوق (خدا) هستند

ارتباط معنایی با :

۱) به وقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم / به گفت و گوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم

۲) خاکم به باد دادی دامن فشانندی اما / تا دامن قیامت گرد ملال باقی است

۳) مرغی ز دلم گر ز پس مرگ بسازند / جایی نپرد جز به در و بام سرایت

✓ ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون / نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

مفهوم : عمر کم انسان و توصیه به محبت به دیگران

ارتباط معنایی با :

۴) ای صاحب کرامت شکرانه سلامت / روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

۵) ای شرر از همرهان غافل مباش / فرصت ما نیز باری بیش نیست

۶) دریاب کنون که نعمت هست به دست / کاین دولت و ملک می رود دست به دست

۷) زمانه در گذر است و عجل ز پی تازان / به هوش باش که فرصت ز دست نگذری

۸) هرکه فریاد رس روز مصیبت خواهد / گو درایام سلامت به جوانمردی کوش

۹) ببخشای بر مردم مستمند / نیاور دلش سوی درد و گزند

۱۰) نیم نانی گر خورد مرد خدا / بذل درویشان کند نیمی دگر

۱۱) به نوبت اند ملوک اندر این سپنج سرای / و کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای

۱۲) توانگرا دل درویش خود به دست آور / که مخزن زر و گنج و درم نخواهد ماند

۱۳) دایم گل این بستان شاداب نمی ماند / دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

✓ آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا

مفهوم : مدارا با دوست و دشمن

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۲

✓ آئینه سکندر جام می است بنگر / تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

مفهوم : عظمت دل به دلیل جایگاه عشق خدا بودن

ارتباط معنایی :

۱) بروطواف دلی کن که کعبه مخفی است / که آن خلیل بناکرد و این خداخودساخت

۲) بدین فردی که آمد حبه دل / خداوند دو عالم راست منزل

۳) کعبه خود سنگ نشانی است که ره گم نشود / حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست

۴) صوفی بیا که کعبه مقصود در دل است / حاجی به هرزه راه بیابان گرفته است

✓ حافظ به خود نپوشید این خرقة می آلود / ای شیخ پاکدامن معذور دار مارا

مفهوم : اعتقاد به جبر گرایی

ارتباط معنایی با :

۱) بارها گفته ام و بار دگر می گویم / که من دلشده این ره نه به خود می پویم

۲) در پس آینه طوطی صفتم ساخته اند / آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

۳) در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم / لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

۴) این عشق به اختیار کس نیست / گفتم که همین قدر بدانید

۵) ما و من و زاهدان و تقوا / تا یار سر کدام دارد

✓ زیزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد / که خطی کز خردخیزد تو آن را از بنان بینی

مفهوم : امور را به خود یا طبیعت نسبت دادن کوتاه نظری است

ارتباط معنایی با :

۱) چه اندیشی از خود که فعلم نکوست / از آن درنگه کن که توفیق اوست

۲) به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود / خیال باشد کاین کاری حواله برآید

۳) گرچه تیر از کمان همی گذرد / از کمان دار بیند اهل خرد

۴) سعادت به بخشایش داور است / نه در چنگ و بازوی زورآور است

۵) گر از حق به توفیق خیری رسد / کی از بنده چیزی به غیر رسد

✓ خود را بر در بگذار و در آی ...

مفهوم : اگر می خواهی به خداوند برسی خود را فراموش کن

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۲

✓ العالم محضر الله ، لاتعصوا فی محضره

مفهوم : دانش فراگیر خداوند بر کل زمین و غیب دان بودن او

ارتباط معنایی با :

به سوی غیب چون پویی / گر او را غیب دان بینی

✓ من گوش استماع ندارم ، لمن تقول؟

مفهوم : کسی که گوش شنوا ندارد نصیحت در او اثر نمی کند

ارتباط معنایی با :

(۱) یک گوشش در است و یکی دروازه / نرود میخ آهنین در سنگ

(۲) به یکی در درآید از گوش / به دگر در برون کند هوشش

(۳) گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله تو / آن چه البته به جایی نرسد فریاد است

(۴) آه سعدی اثر کند در سنگ / نکند در تو سنگدل تاثیر

✓ کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

مفهوم : اعتقاد به قضا و قدر

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۳

✓ کم گوی و گزیده گوی چون در / تا زانک تو جهان شود پر

مفهوم : ستایش کم گویی و گزیده گویی

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۶ (A&B)

✓ بر بساطی که بساطی نیست

مفهوم : نامساعد بودن اوضاع

✓ و کوفه همین تهران است / که باراول می آیی و ذوالفقار را بازمی کنی و ظلم را می بندی

مفهوم : ظهور امام زمان و اشاره پنهان به انقلاب اسلامی ایران

✓ خجسته بادنام خداوند نیکوترین آفریدگاران

مفهوم : خداوند برترین آفریدگاران است

ارتباط معنایی با :

(۱) بر صورت من زروی هستی / آرایش آفرین تو بستی

(۲) فتبارک الله احسن الخالقین

✓ یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی کند / کسی به کوچه سارشب در سحر نمی زند

مفهوم : کسی ظلمت ها را با چراغ هدایت از بین نمی برد و به فکر آزادی مردم نیست

✓ سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید

مفهوم : نکوهش تاخیر در مجازات ستمگر - نکوهش مجازات والیان بدون برگرداندن اموال مردم
ارتباط معنایی با :

- ۱) ببند ای پسر دجله در آب کاست / که سودی ندارد چو سیلاب خاست
- ۲) سرچشمه شاید گرفتن به بیل / چو پر شد نشاید گذشتن به پیل
- ۳) هر غمی را فرجی است و لیکن ترسم / پیشم از آنم بکشد زهر که تریاق رسد
- ۴) مکافات موذی به مالش نکن / که بیخش برآورد باید ز بن
- ۵) مکن صبر بر عامل ظلم دوست / چه از فریبهی بایدهش کند پوست
- ۶) امروز بکش چو می توان کشت / کآتش چو بلند شد جهان سوخت

✓ نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم سزاست / وگر نه بردرخت ترکسی تبرنمی زند

مفهوم : موجود بی سود و فایده شایسته نابودی است
ارتباط معنایی با :

- ۱) بسوزند چون درختان بی بر / سزاخود همین است مربی بری را
- ۲) سپید ارمانده است بی هیچ چیزی / ازیرا که بگزید او کم بری را
- ۳) نه شکوفه ای نه برگی نه ثمر نه سایه دارم / به تعجبم که دهقان زچه روی کشت ما را
- ۴) دستی که ریزشی نکند شاخ بی بر است / نخلی که میوه ای ندهد خشک بهتر است
- ۵) حطب را گر تیشه بر پی زنند / درخت برومند را کی زنند
- ۶) شاخ بی میوه گر همه طوبی است / ببریدش به میوه پیوندید

✓ خورده قسم اختران به پاداشم / بسته کمر آسمان به پیکارم

مفهوم : اعتقاد به قضا و قدر

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۳

✓ بمیرید پیش از آن که بمیرید

مفهوم : نفس اماره خود را بکشید قبل از آن که مرگ به سراغتان بیاید
ارتباط معنایی با :

- ۱) بمیر ای دوست پیش از مرگ، دمی گر زندگی خواهی / که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
- ۲) همان به کین نصیحت یاد گیریم / که پیش از مرگ یک نوبت بمیریم

۳) پیش از آن کن حساب خود که تو را / دیگری در حساب گیرد سخت

۴) آخر کار نیست خواهی شد / نیست شو پیش از آن که نیست شوی

✓ از خمستان جرعه ای برخاک ریخت / جنبشی در آدم و حوا نهاد

مفهوم: عشق منشاء خلقت است.

ارتباط معنایی با: مفهوم ۱

✓ عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

مفهوم: تقابل عشق و عقل

ارتباط معنایی با: مفهوم ۲

✓ آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد / در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را

مفهوم: نکوهش غفلت انسانها از خداوند

ارتباط معنایی با: مفهوم ۱۳

✓ دود اگر بالا نشیند کسر شان شعله نیست / جای چشم ابرونگیرد گرچه او بالاتراست

مفهوم: مقامات و مناصب اجتماعی نشان دهنده شایستگی واقعی و برتری دارندگان آنها بردیگران نیست

ارتباط معنایی با:

من از روییدن خار سر دیوار دانستم / که ناکس کس نمی گردد بدین بالا نشینی ها

« ادبیات سال سوّم »

✓ باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده ، پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد .

مفهوم : بخشش و بخشاینده‌گی خداوند ، ستارالعیوب بودن خداوند و روزی رسان بودن او
ارتباط معنایی با :

- (۱) ولیکن خداوند بالا و پست / به عصیان دررزق برکس نیست
- (۲) ادیم زمین سفره عام اوست / برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
- (۳) دوکونش یکی قطره از بحر علم / گنه بیند و پرده پوشد به حلم
- (۴) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
- (۵) لطیف کرم گستر کارساز / که دارای خلق است و دانای راز

✓ ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
مفهوم : فقای عاشقان

ارتباط معنایی : مفهوم ۴

✓ ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم / وز هر چه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم
مفهوم : خداوند وصف ناپذیر است

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۰

✓ پهلوی با دندون ببر کباب می خوره
مفهوم : راحت طلب نبودن شاهان پهلوی

✓ امیدوار بود آدمی به خیر کسان / ما را به خیر تو امید نیست شرمسان
مفهوم : اگر نیکی در حق مردم نمی کنی بدی هم نکن

ارتباط معنایی با :

- (۱) اگر به جای خلق نیکویی نتوان کردن ، باری بد خویش از ایشان بازدار
- (۲) از طلا گشتن پیشیمان گشته ایم / مرحمت فرموده ما را مس کنید
- (۳) دانی چه کنی ؟ مرا به من بازگذار / وین دست عنایت از سر من بردار

✓ غرض من آنست که تاریخ پایه ای بنویسم و بنایی بزرگ افرشته گردانم ، چنانکه ذکر آن تا آخر روزگار باقی

بماند

مفهوم : نوشته ام ابدی باشد و پرمعنا

ارتباط معنایی با :

(۱) پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از بادو باران نیابد گزند

(۲) نمیرم از این پس که من زنده ام / که تخم سخن را پراکنده ام

✓ و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رساندی

مفهوم : زیرآب دیگران را با سخن چینی زدن

✓ کفی راد دارد دلی پر زرد

مفهوم : بخشنده است و دلش پراز عدل و داد است .

✓ مرا نام باید که تن مرگ راست !

مفهوم : آبرو از جان با ارزش تر است .

✓ دریاب کنون که نعمتت هست به دست / کاین دولت و ملک می رود دست به دست

مفهوم : ناپایداری قدرت (مفهوم ۱۰) - توصیه به محبت به دیگران

ارتباط معنایی با :

(۱) ای صاحب کرامت شکرانه سلامت / روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

(۲) ای شرر از همرهان غافل مباش / فرصت ما نیز باری بیش نیست

(۳) زمانه در گذر است و عجل ز پی تازان / به هوش باش که فرصت ز دست نگذری

(۴) هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد / گو درایام سلامت به جوانمردی کوش

(۵) ببخشای بر مردم مستمند / نیاور دلش سوی درد و گزند

(۶) نیم نانی گر خورد مرد خدا / بذل درویشان کند نیمی دگر

(۷) به نوبت اند ملوک اندر این سپنج سرای / و کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای

(۸) توانگرا دل درویش خود به دست آور / که مخزن زر و گنج و درم نخواهد ماند

(۹) دایم گل این بستان شاداب نمی ماند / دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

✓ این همه شاهد و شکر کز سخنم می ریزد / اجر صبری است کزان شاخه نباتم دادند

مفهوم : رسیدن به خوشی در اثر ارتباط با خداوند

ارتباط معنایی با :

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب / مستحق بودم و این ها به زکاتم دادند

✓ بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

مفهوم : دشواری جدا شدن از یار

✓ چندی کنم حکایت شرح این قدر کفایت / باقی نمی توان گفت الا به غمگساران

مفهوم : درد عشق را فقط عاشق هجران دیده می فهمد

ارتباط معنایی با : مفهوم ۵

✓ از گزند داس دروگر وقت هیچ روینده را زنهار نیست

مفهوم : سر انجام همه مخلوقات مرگ است

ارتباط معنایی با :

(۱) گل همین پنج روز و شش باشد / وین گلستان همیشه خوش باشد

(۲) لیک آن کس که زندگانی داد / داده خویش باز می خواهد

(۳) زین ترش بودند در این زندان / مرگ را کند کی شود دندان

(۴) هر کس راه خوابگاهی رفت / چون که هنگام خوابش آمد خفت

✓ دوستت دارم از این رو که مکافاتت می کنم

مفهوم : خداوند بندگان مقرب تر را بیشتر و سخت تر مورد زجر و آزمایش قرار می دهد

ارتباط معنایی با :

(۱) هر که در این بزم مقرب تر است / جام بلا بیشترش می دهد

(۲) در حیرتند خیره سران از چه عشق دوست / احباب را به بند بلا مبتلا کند

(۳) هر که بود طالب دیدار دوست / آب دم نیشترش می دهد

(۴) به شادی و آسایش و خواب و خور / ندارند کاری دل افکارها

(۵) به جز اشک چشم و به جز داغ دل / نباشد به دست گرفتارها

(۶) بار رنج کش به شب قیرگون / هر چه عنا (رنج) بیش عنایت فزون

(۷) ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

۸) بی سروپای گدای آن جا را / سر ز ملک جهان گران بینی

۹) به او نزدیکتر می شوید، گرچه بیشتر آزار ببینید .

✓زرعزیز آفریده است خدای / هرکه خوارش بکرد خواربشد

مفهوم : پول و ثروت دنیا عزیز است (این مفهوم ، هنجار شکنی یا به عبارت دیگر آشنایی زدایی دارد)
ارتباط معنایی با :

۱) اگر چه سرو تهی دست می روی براو / مرو که متنفر از تنگدستان است

۲) کسب کمال اهل جهان زر بود / علامه آن بود که زرش بیشتر بود

۳) زر نداری نتوان رفت به زور از دریا / زور ده مرده چه خواهی زر یک مرده بیار

۴) به زر شدی همه کارم ز وصل تو چون زر / ز بی زری است که کارم چو زر نمی گردد

✓ مرا تا عشق صبراز دل براندست / بدین امید جان من بماندست

مفهوم : ستایش امید

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۹

✓ هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود / وارهد از هر دو جهان بی حدو اندازه شود .

مفهوم : نکوهش تکرار و توصیه به نوآوری

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۴

✓ خاک سیه بر سراو کزدم تو تازه نشد / یا همگی رنگ شود یا همه آوازه شود

مفهوم : سخن و عنایات و توجه حق موجب پیشرفت آدمی است و راه دیگری ندارد .

ارتباط معنایی با :

۱) روی کسی سرخ نشد بی مدد لعل لبث / بی تو اگر سرخ بود از اثر غازه شود

۲) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

۳) گر هزاران دام باشد هر قدم / چون تو با مایی نباشد هیچ غم

۴) چون عنایات بود با ما مقیم / کی بود بیمی از آن دزد لثیم؟

۵) هر که در سایه عنایت اوست / گنهش طاعت است و دشمن دوست

۶) به سعی خود پی نتوان برد به گوهر مقصود / خیال باشد کاین کار بی حواله برآید

۷) تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار / که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

✓ بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید / بنگر که از این چرخ جفا پیشه چه برخاست
مفهوم : عاقبت مغرور شدن نابودی است .

✓ زی تیرنگه کرد و پرخویش براو دید / گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست
مفهوم : همه پیشامدها برگردن خود انسان است .

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۴

✓ بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت / امروز همه روی جهان زیر پر ماست
مفهوم : لاف زدن و خود ستایی

ارتباط معنایی با :

(۱) گربرسر خاشاک یکی پشه بجنبند / جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست

(۲) براوج چو پرواز کنم از نظر تیز / می بینم اگر ذره ای اندر تک دریاست

✓ کرد فراموش ره و رفتار خویش / مانده غرامت زده از کار خویش

مفهوم : نکوهش تقلید کور کورانه

ارتباط معنایی با :

(۱) در چابکی طریق تو ورزند نیکوان / لیکن خرام کبک دری نیست کار زاغ

(۲) کلاغی تک کبک در گوش کرد / تک خویشتن را فراموش کرد

(۳) پی تقلید رفتن از کوری است / در هر کس زدن ز بی نوری است

(۴) مشو مقلد همراه اگر چه توفیق است / که از جریده روی کار مهر بالا گرفت

(۵) از ره تقلید اگر حاصل شود کسب کمال / هر که گردد خم نشین باید که افلاطون شود

✓ تو را که این همه گفت است و گوی بردرمی / چگونه از تو توقع کند کسی کرمی

مفهوم : خسیس بودن فرد چانه زننده

✓ با چشم های عاشق بیا تا جهان را تلاوت کنیم .

مفهوم : هر موجودی نشانی از خداست و بادیدن او پی به وجود خدا می بریم - نگرش با بصیرت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۱

✓ فردا که گل زخم ها را عشاق شاهد بگیرند / واحسرتا نیست ای دل ، زخمی گواه من و تو

مفهوم : محاکمه درونی شاعر از اینکه زخمی در راه خداندارد - خود اتهامی

ارتباط معنایی با :

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید / شرمنده رهروی که عمل به مجاز نکرد

✓ آن عید یاد باد که ازبام و برمرا / هر دو پیام یارو خط دلبر آمدی

مفهوم : افسوس از خوشی های گذشته = مفهوم درس بوی جوی مولیان

ارتباط معنایی با :

(۱) آن خوشدلی کجا باشد ، و آن دور کوکه ما را / دیدارمی نمود هرروز یک دوباری

(۲) اکنون به دام صد غم و صد محنتم اسیر / آن مرغ خوشدلی که تو دیدی پرید و رفت

✓ دل در این پیر زن عشوه گر دهر میند / کاین عجوزه عروس هزار داماد است

مفهوم : ناپایداری و بی وفایی دنیا

ارتباط معنایی با : مفهوم ۹

✓ دل هر ذره را که بشکافی / آفتابیش در میان بینی

مفهوم : هر جزئی از طبیعت نشانی از خداست - نگرش با بصیرت (مفهوم ۱۱)

ارتباط معنایی با :

(۱) جهان را سر به سر آینه می دان / به هر یک ذره ای صد مهر تابان

(۲) اگر یک را قطره را دل بر شکافی / برون آید از آن صد بحر صافی

(۳) به هر جزئی ز خاک ار بنگری راست / هزاران آدم اندر او هویداست

(۴) درون حبه ای صد خرمن آمد / جهانی اند دل یک ارزن آمد

(۵) به زیر پرده هر ذره پنهان / جهان جان فزای روی جانان

✓ جان گدازی اگر به آتش عشق / عشق را کیمیای جان بینی

مفهوم : عشق موجب تعالی است

ارتباط معنایی با : مفهوم ۶

✓ شمع جویی و آفتاب بلند / روز بس روشن است و تو در شب تار

مفهوم : نکوهش غفلت انسانها از خداوند

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۳

✓ چشم بگشا به گلستان و بین / جلوه آب صاف در گل و خار

مفهوم : موجودیت یافتن از یک منبع واحد و از کثرت به وحدت روی آوردن

ارتباط معنایی با :

زکثرت جان را غم و اندوه می زاید / به وحدت آی تا خود را همیشه شادمان بینی

✓ شود آسان ز عشق کاری چند / که بود نزد عقل بس دشوار

مفهوم : تقابل عقل و عشق

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲

✓ تا به جایی می رسی که می نرسد / پای اوهام و پایه افکار

مفهوم : اوج مقام و تعالی انسان

ارتباط معنایی با :

(۱) از جمادی مردم و نامی شدم / و ز نما مردم ز حیوان سر زدم

(۲) و ز ملک بایدم پران شوم / آن چه اندر وهم نیاید آن شوم

(۳) رسد آدمی به جایی که جز خدا نبیند / بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

(۴) بار یابی به محفلی کان جا / جبرئیل امین ندارد بار

(۵) شبی برنشست از فلک بر گذشت / به تمکین و جاه از ملک برگذشت

(۶) چنان گرم در تیه قربت براند / که در سدره جبرئیل از او باز ماند

(۷) مگر آدمی نبود که اسیر دیو ماندی / که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

✓ هر کسی را سیرتی بنهاده ام / هر کسی را اصطلاحی داده ام

مفهوم : به هر کسی شیوه ای آموخته شده تا منظور و مقصود خود را بیان کند .

ارتباط معنایی با :

(۱) هر کسی به زبانی صفت حمد تو گوید / بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

(۲) به هر که هر چه سزاوار بود بخشیدند / سکندر آینه و خضر آب حیوان یافت

(۳) مدبری که به گل نکهت و به گل جان داد / به هر که هر چه سزادید عاقبت آن داد .

(۴) حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ / قبول خاطر و لطف سخن خداداد است .

(۵) مه فشاند نور و سگ عوعو کند / هر کسی بر خلقت خود می تند

(۶) هر کسی را بهر کاری ساختند / میل آنرا در دلش انداختند

✓ لعل را گر مهر نبود باک نیست / عشق را دریای غم غمناک نیست

مفهوم: ارزشمند بودن در ذات و قابلیت ذاتی

ارتباط معنایی با :

- (۱) هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی / چه حاجت است بگوید سخن که شیرینم
- (۲) سعدی از سرزنش غیر نترسد هیهات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
- (۳) ذکر تو را گر کنند ور نکنند اهل فضل / حاجت مشاطه نیست روی دلارام را
- (۴) دلی که غیب نمای است و جام جم دارد / ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد
- (۵) گوهر نمای جوهر ذاتی خویش باش

✓ هیچ ترتیبی و آدابی مجوی / هرچه می خواهد دل تنگت بگوی

مفهوم: هرطور که می خواهی خدا را عبادت کن

✓ قل کلّ یعمل علی شاکلته

مفهوم: هرکس مطابق سرشت خود عمل می کند

ارتباط معنایی با :

- (۱) ما جرم و کنه کنیم و او لطف و کرم / هر کس چیزی که لایق اوست کند
 - (۲) نه هرکس را به چوبی راند باید / نه هرکس را به نامی خواند باید
 - (۳) حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ / قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست
- ## ✓ مجموعه ای می بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی تا بارامانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد .

مفهوم: کشیدن بارامانت عشق توسط انسان که حتی کوه از کشیدن آن عاجز ماند .

ارتباط معنایی با :

- (۱) آسمان بارامانت نتوانست کشید / قرعه کاربه نام من دیوانه زدند
- (۲) آسمان سست پی مرد شکوه عشق نیست / رخس می باید که رستم را به میدان آورد
- (۳) درازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شدو آتش به همه عالم زد .
- (۴) آدمی گر خون بگیرد از گرانباری رواست / کان چه نتوانست بردن آسمان بردوش اوست .
- (۵) آسمان کی می تواند کرد کار عشق را / بر نمی آید ز دست شیشه گر آهنگری
- (۶) عشق بالاتر از آن است که در وصف آید / چرخ کبکی است که در چنگال این شهباز است

۷) عشق دعوی می کند بار بلا بر دوش نه / نقد خود بر سنگ زن بنگر عیار خویش را

۸) انا عرضنا الامانه على السموات و الارض و ...

✓ خلق الانسان من صلصال كالفخار

مفهوم: آفرینش انسان از گل خشک

ارتباط معنایی با :

۱) اتی خالق بشراً من طین

۲) خاک چهل صباح سرشتی به دست صنع / خود بر ثنای براندی ثنای خاک

۳) گل پیکرت را چهل بامداد / به دست خود از راه حکمت نوشت

« ادبیات سال چهارم »

✓ سینه خواهم شرحه شرحه ازفراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق

مفهوم : کسی درد عاشق را می فهمد که خود درد عشق را کشیده باشد

ارتباط معنایی با : مفهوم ۵

✓ هر کسی کاودورماندازاصل خویش / بازجوید روزگاروصل خویش

مفهوم : هر موجودی به اصل و مبدا خود بازمی گردد .

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۱

✓ تن زجان و جان زتن مستورنیست / لیک کس را دیدجان دستورنیست

مفهوم : از کوزه همان برون تراود که در اوست .

ارتباط معنایی با : مفهوم ۳۰

✓ نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

مفهوم : خارج از ذهن و وصف ما بودن خداوند

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۰

✓ طمع دنائت آورد و آبرو برد !

مفهوم : نکوهش طمع و ستایش قناعت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۵

✓ حسنت به ازل نظر چودرکارم کرد / بنمود جمال و عاشق زارم کرد

مفهوم : عشق منشا خلقت انسان بوده است

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱

✓ منی چون بیبوست باکردگار / شکست اندرآورد و برگشت کار

مفهوم : غرور در برابر خداوند سبب شکست است .

ارتباط معنایی با :

(۱) به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس / به دلش اندر آید ز هر سو هراس

✓ هنر خوارشد جادویی ارجمند / نهان راستی آشکارگزند

مفهوم: راستی از بین رفته و کژی جای آن را گرفته.

ارتباط معنایی با:

(۱) شده بریدی دست دیوان دراز / زنیکی نبودی سخن جز به راز

(۲) نهان گشت آیین فرزندگان / پراکنده شد نام دیوانگان

✓ عشق دریایی کرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند

مفهوم: از عشق نمی توان خلاص شد - سختی کشیدن عاشقان

ارتباط معنایی با: مفهوم ۳

✓ عشق را خواهی که تا پایان بری / بس که بیسندید باید ناپسند

مفهوم: سختی کشیدن عاشقان

ارتباط معنایی با: مفهوم ۳

✓ بگفتا دوری از مه نیست درخور / بگفت آشفته از مه دور بهتر

مفهوم: ندیدن دلبر به صلاح و مصلحت عاشق است.

ارتباط معنایی با:

(۱) زهرسوکرد بر عادت نگاهی / نظرناگه در افتادش به ماهی

چولختی دید از آن دیدن خطر دید / که بیش آشفته شد تا بیشتر دید

(۲) گر مدعیان نقش ببینند پری را / دانند که دیوانه چرا جامه دریده است

✓ بگفتا رو صبوری کن در این درد / بگفت از جان صبوری چون توان کرد

مفهوم: بدون معشوق نمی توان صبوری کرد

ارتباط معنایی با: مفهوم ۷

✓ تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم / از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم

مفهوم: با تمام وجود به تماشای معشوق رفتن

ارتباط معنایی با:

با صدهزار جلوه برون آمدی که من / با صدهزار دیده تماشا کنم تو را

✓ تا کی می صبوح و شکر خواب بامداد / هشیار گرد هان! که گذشت اختیار عمر

مفهوم : نکوهش گذر جوانی با غفلت

ارتباط معنایی با :

جوانی نکو دار کاین مرغ زیبا / نماند در این خانه استخوانی

✓ حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان / این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

مفهوم : ماندگار بودن سخن نیکو در ادبیات

ارتباط معنایی با :

۱) سخن را چنین خوار مایه مدار / سخن ماند از تو همی یادگار

۲) پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیابد گزند

۳) نمیرم از این پس که من زنده ام / که تخم سخن را پراکنده ام

✓ اگر در دیده مجنون نشینی / به غیر از خوبی لیلی نبینی

مفهوم : ستایش نگرش با بصیرت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۱

✓ تو مو می بینی و مجنون پیچش مو / تو ابرو او اشارت های ابرو

مفهوم : ستایش نگرش با بصیرت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۱

✓ پرستش به مستی است در کیش مهر / برون اند زین جرگه هشیارها

مفهوم : تقابل عقل و عشق

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲

✓ به شادی و آسایش و خواب و خور / ندارند کاری دل افکارها

✓ میهن مهرورزان که آزاده اند / بریزند از دام جان تارها

✓ ولی رادمردان و وارستگان / نیازند هرگز به مردارها

مفهوم : سختی کشیدن عاشقان

ارتباط معنایی با : مفهوم ۳

✓ چه فرهادها مرده در کوه ها / چه حلاج ها رفته بر دارها

✓ به خون خود آغشته و رفته اند / چه گل های رنگین به جوبارها

مفهوم : فنای عاشقان

ارتباط معنایی با : مفهوم ۴

✓ سرود عشق ز مرغان بوستان بشنو / جمال یار ز گل برگ سبز ، تابان شد

مفهوم : نگرش با بصیرت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۱

✓ اندر دل بی وفا غم و ماتم باد / آن را که وفا نیست ز عالم کم باد

مفهوم : نکوهش غم منفی - نکوهش هرکسی که غم عشق ندارد

ارتباط معنایی با :

(۱) کس در این وادی به جز آتش مباد / وان که آتش نیست عیشش خوش مباد

(۲) هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق / بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

✓ دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد / جز غم که هزار آفرین برغم باد

مفهوم : تقدیر از وجود غم مثبت عشق

ارتباط معنایی با : مفهوم ۸

✓ مفهوم متن مستوجب آتش : نفی غرور

ارتباط معنایی با :

(۱) ز مغرور دنیا ره دین مجوی / خدا بینی از خویشتن بین مجوی

(۲) به هر بدت خرسند باید بدن / که از بد بدتر نیز شاید بدن

(۳) بزرگان نکردند در خود نگاه / خدابینی از خویشتن بین مخواه

(۴) طریقت جز این نیست درویش را / که افکنده دارد تن خویش را

✓ مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و بر خیزد و بخورد و بخسبد و بخرد و بفروشد وزن خواهد .

مفهوم : ستایش مردمی بودن

ارتباط معنایی با :

نیست باز آمدن از فکر و خیال تو مرا / با رفیقان موافق سفردور خوش است

✓ هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.

مفهوم: اعتقاد به قضا و قدر

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۳

✓ اگر پای دردامن آری چو کوه / سرت ز آسمان بگذرد درشکوه

مفهوم : ستایش گوشه نشینی

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۵

✓ صدف وارگوهرشناسان راز / دهان جز به لولو نکردند باز

مفهوم : ستایش کم گویی و گزیده گویی

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۶ (A&B)

✓ فراوان سخن باشد آکنده گوش / نصیحت نگیرد مگر در خموش

مفهوم : انسان پر حرف نصیحت نمی شنود

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۸

✓ نباید سخن گفت ناساخته / نشاید بریدن نینداخته

مفهوم : اول اندیشه کن بعد سخن بگو

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۹

✓ کمال است در نفس انسان سخن / تو خود را به گفتار ناقص مکن

مفهوم : ارزش انسان به گفتار اوست

ارتباط معنایی با :

(۱) زنده به جز آدمیان نیست کس / کآدمی از نطقه زنده است و بس

(۲) آدمی از دواب ممتاز است / که به لطف سخن سرافراز است

✓ چرا گوید آن چیز درخفیه مرد / که گرفاش گردد شود روی زرد

مفهوم : اهمیت رازداری و نکوهش افشاگری

ارتباط معنایی با : مفهوم ۲۷

✓ گفت نزدیک است والی را سرای آنجا شویم / گفت والی از کجا در خانه خمار نیست

مفهوم : بی عدالتی و وضع نابسامان دستگاه حکومت .

ارتباط معنایی با :

- (۱) گفت می باید تورا تا خانه قاضی برم / گفت روصیح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست
- (۲) با محتسبم عیب مگوئید که او نیز / پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است
- (۳) گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می روی / گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست
- ✓ گفت باید حد زند هشیار مردم مست را / گفت هشیاری بیار اینجا کسی هشیار نیست

مفهوم : همه مردم در نوعی مستی و غفلت اند

ارتباط معنایی با : مفهوم ۳۲

✓ تا وارهی از دم ستوران / وین مردم نحس دیو مانند

مفهوم : نکوهش هم نشینی با انسانهای پست

ارتباط معنایی با :

- (۱) از این دیو مردم که دام و ددند / نهان شو که هم صحبتان بدند
- (۲) بیاموزمت کیمیای سعادت / ز هم صحبت بد جدایی جدایی
- ✓ شگفتا! نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر ، آن را کهکشان می بیند و دهاتی های گاه کش کویر ،

شاهراه علی و راه کعبه !

✓ کلمات را کنار زنید و روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است تماشا کنید

✓ هر سال که یک کلاس بالاتر می رفتم از زیباییها و لذت ها و چهره های پر از ماورا محروم تر می شدم

✓ دیدارها همه بر خاک و سخن ها همه از خاک !

✓ به این علم عددبین مصلحت اندیش آلود...

✓ شکوه و شگفتی و زیبایی شورانگیز طلوع خورشید را باید از دور دید . اگر نزدیکش رویم از دستش داده ایم...

✓ لطافت زیبای گل در زیر انگشتهای تشریح می پژمرد !

مفهوم : نکوهش نگرش علمی و جزء نگر و ستایش نگرش باطن بین

✓ شمال و غرب و جنوب پریشان و آشفته اند، تاج ها درهم می شکنند و امپراتورها به خویش می لرزد

مفهوم : فنای قدرت و پادشاهان

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۰

✓ چه چیز را دشوار پنهان می توان داشت آتش را که در روز دودش از راز نهان خبر می دهد و در شب شعله اش

پرده دری می کند؛ عشق نیز چون آتش است که پنهان نمی ماند.

مفهوم: سه چیز را دشوار می توان پنهان داشت : آتش - عشق - شعر

ارتباط معنایی با :

(۱) دهل زیر گلیم از خلق پنهان / نشاید کرد و آتش زیر سر پوش

(۲) اظهار عشق را به زبان احتیاج نیست / چندان که شد نگه به نگه آشنا بس است

(۳) عشقت به قول مدعی پنهان نشاید داشتن / سرچشمه خورشید را نتوان به خاک انباشتن

(۴) عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند / داستانی است که بر سر هر بازاری است

(۵) هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم / نبود بر سر آتش میسر مگر که نجوشم

✓ هیچ کلامی را دوبار در قافیه نیاورم مگر آن که با ظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشد .

مفهوم : جناس تام در قافیه مانند بیت « خرامان بشد سوی آب روان چنان چون شده باز جوید روان »

« آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد »

✓ من نمی دانم که چرا می گویند اسب حیوان نجیبی است / کبوتر زیباست . / و چرا در قفس هیچ کسی کرکس

نیست / گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد ؟

✓ چشم ها را باید شست ، جور دیگر باید دید ...

مفهوم : ستایش نگرش با بصیرت

ارتباط معنایی با : مفهوم ۱۱

✓ کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ ، کار ما شاید این است ، که میان گل نیلوفر و قرن ، پی آواز حقیقت بدویم

مفهوم : نکوهش نگرش علمی و جزء نگر و ستایش نگرش باطن بین

✓ الهی ، تو مرا خواستی ، من آن خواستم که تو خواستی .

مفهوم : سرسپردگی مطلق و رضای در برابر خداوند

ارتباط معنایی با :

مطیع امر توام گردلم بخواهی سوخت / اسیر حکم توام گر تنم بخواهی خست